

المُعْجَم

		الف		
۱	أشارَ: اشاره کرد	أسِف: متأسف، متأسفم	۳	
	أشير إليها بخطّ: با خط به آن اشاره شده،	الأل: خاندان	۹	
	زیر آن خط کشیده شده است	إبتعد: دور شد	۴	
۱	إشتاق: اشتیاق پیدا کرد، مشتاق شد	إبتلع: بلعید	۴	
۹	الأشجع: شجاع تر، شجاع ترین	أبصر: دید	۹	
۳	أصبح: شد، گردید	أتى — يأتي: آمد	۹	
۱۰	إعتبر: به شمار آورد	الأجيال: ج جیل، نسل	۴	
۸	إعتمد: اعتماد کرد	الأحد: یکتا	۷	
۱۰	الإعجاب بالنفس: خودپسندی	أخبر: خبر داد، آگاه کرد	۶	
۶	الإعزاز: عزت و احترام	الإخوان: ج آخ، برادر، دوست	۹	
۱۰	إغتنم: غنیمت شمرد	أذهب: بُرد	۹	
۱۰	الأغنى: غنی تر، غنی ترین	إرتعد: لرزید، به لرزه افتاد	۹	
۲	أفرغ: فرو ریخت	إرتفع: بالا آمد	۹	
	أفرغ علينا صبراً: صبری به ما عطا کن!	أزج: بازگرداند	۷	
۷	أقام — یقیم: به پا داشت	الأرخص: ارزان تر	۵	
	إقامة الصلاة: به پاداشتن نماز	استغفل: منتظر غفلت بود	۱۰	
۳	أقبل: روی آورد، جلو آمد	استقبل: استقبال کرد، به پیش باز رفت	۳	
۹	إقترب: نزدیک شد	استمر: ادامه پیدا کرد، ادامه داد	۸	
۲	الأقدام: جمع قدم، پاها، گام ها	استوی: مساوی شد، برابر شد	۹	
۵	الألبسة: ج لباس، جامه	استيقظ: بیدار شد، از خواب برخاست	۳	
۱	ألحق: ملحق کرد، رساند	الإسقاط: ساقط کردن، انداختن	۹	
	ألحقني بالصالحين: مرا به درستکاران	أسلم: اسلام آورد	۲	
	ملحق کن	أسوة: الگو، نمونه	۳	
۹	ألقي: انداخت			

۹	بَدَا — یَبْدُو: ظاهر شد، آشکار شد	۱	إِلَيْكَ: به سوی تو
	هذه الكوفة تبدو من بعيد: این کوفه است که از دور نمایان است.	۴	الألیم: دردناک
۵	البديع: عالی و زیبا، نو	۵	الأُمارة: بسیار امرکننده، فرمان دهنده
۹	البِرّ: نیکی	۱۰	الأُملاح: مواد معدنی
۶	البُرْد: سردی، سرما	۷	أَنْزَلَ: نازل کرد، فرو فرستاد
۸	بَرَزُ: ظاهر شد	۳	إِنْعَقَدَ: منعقد شد، برگزار شد
۵	البَرّاز: بَرّاز، پارچه فروش، لباس فروش	۴	أَنْفَقَ: انفاق کرد
۳	البَشِير: بشارت دهنده، مژده دهنده		لا يُتَّفَقونها: آن را انفاق نمی کنند
۱۰	البَصَل: پیاز	۳	إِنْقَلَبَ إلی: برگشت، رفت
۸	البَطْن: شکم	۳	الأَنْيَقَة: زیبا، شیک
۲	بعد قليل: اندکی بعد	۵	الأوراق: جِ وَرَق، وَرَقَة، برگ
۵	البُكاء: گریه	۵	الأوّلَى: اولی، سزاوارتر
۸	بَلَّغَ: ابلاغ کرد، رساند	۱	الأهل: شایسته
	بَلَّغَ عَنّي: از جانب من ابلاغ کن	۷	أَهلاً و مَرَحَباً: خوش آمدید
۵	البنات: ج بنت، دختر	۹	أَهلاً و مَرَحَباً بكم: شما خوش آمدید
			إِنّي: بلی، آری

ت

۳	تَأَمَّلَ: درنگ کرد، اندیشید	۳	البائع: فروشنده
۱۰	التأني: تأمل کردن، درنگ کردن		بائع الصُحُف: روزنامه فروش
۱۰	تَرَبَّى: تربیت شد	۶	بَادَرَ: مبادرت کرد، اقدام کرد
۵	تَرَوَّحَ: خود را باد زد، خود راخنک کرد	۹	الباغية: باغی، سرکش، تجاوزکار
۱۰	تَشَبَّثَ: چنگ زد	۳	الباهظ: گران
۴	تَضَرَّعَ: التماس کرد، لابه کرد	۹	بايَع: بیعت کرد
۷	التطميع: به طمع انداختن	۶	البَحْث: جست و جو
۱۰	التطهير: ضد عفونی کردن		بَحَثَ عن ... : جست و جو کرد،
۷	التعذيب: شکنجه، شکنجه کردن		دنبال ... گشت!

۵	جَفَفَ: خشک کرد	۶	التَّعْلِيقُ: آویختن
۱۰	الجَنِيِّ: تازه چیده شده	۲	تَفَضَّلَ: بفرما
۱	الجوارِح: جِ جارِحَة، اعضای (بیرونی) بدن	۱۰	تَقَدَّمَ: پیشرفت کرد
	قَوَّ على خِدْمَتِكَ جوارِحی: اعضای بدن	۴	التَّقْوِيم: شکل، هیئت
	مرا برای خدمت خودت توانمند کن.	۳	تَكَاسَلَ: سستی به خرج داد، تبلی کرد
۱	الجوانِح: جِ جارِحَة، اعضای (درونی) بدن	۳	التَّكْرِيم: بزرگداشت
	أَشَدُّ على العزِمة جوانِحی: اعضای بدن	۹	تَمَّ — يَتِمُّ: کامل شد، انجام شد
	مرا برای برخورداری از عزمی راسخ،	۹	تَمَسَّكَ: متمسک شد، چنگ زد
	استوار بدار، یاری کن	۱۰	تَنَعَّمَ: متنعم شد، بهره مند شد
۱۰	الجود: بخشش	۳	تَوَضَّأَ: وضو گرفت
		۱۰	التَّيْن: انجیر
			والتين: قسم به انجیر

ح

۶	الحاذِق: ماهر، زبردست
۴	الحافظ: نگاهدارنده
۳	حَبَّبَ: محبوب گرداند، خوشایند ساخت
۵	الحَبْل: طناب، ریسمان
۲	حبيب: محبوب
۵	الحَرَّ: گرما
۹	الحَشِيشَة: علف خشک، یک دانه

ح

۶	الحُصُول: به دست آوردن، دست یافتن
۱۰	الحَضارَة: تمدن
۳	الحفاوَة: به گرمی
	استقبال کردن، پذیرایی گرم و صمیمانه
۳	الحفلة: جشن
۱	الحُكْم: حکمت، دانش

ث

۱۰	الثقافة: فرهنگ
۳	الثمن: قیمت
	ثَمَنُهُ باهظ: قیمتش گران است.
۱۰	الثوم: سیر

ج

۸	الجدود: اجداد جِ جَد، پدر بزرگ، نیا
۱۰	الجراثيم: جِ جُرثومة، میکروب
۱۰	جَرَّبَ: آزمایش کرد
۶	جَزَعَ: بی تابی کرد
	لا تَجْزَعِي: بی تابی مکن
۲	الجزيل: فراوان
	شكراً جزيلاً: بسیار متشکرم

۱۰	الرُّطْبُ: خرما		خ
۲	الرَّعَايَةُ: توجه، مراقبت	۸	خَالَفَ: مخالفت کرد
۵	الرَّغَبَاتُ: جِ الرَّغَبَةُ: شور، میل	۹	خَذَلَ: خوار کرد، تنها رها کرد
۸	رَفَضَ: رد کرد، نپذیرفت، مخالفت کرد	۶	الخُرُوفُ: گوسفند
۵	الرَّئَانُ: طنین انداز	۵	الخَضْرَاءُ: سبز
۹	رَوَّعَ: ترساند	۴	خَلَّصَ: نجات داد، رهایی بخشید

ز

۴	زَهَقَ: نابود شد	۴	ذَلَّ: راهنمایی کرد
۱۰	الزَّيْتُ: روغن	۴	الدَّلِيلُ: راهنما
۴	الزَّيْنَةُ: زیورآلات، زینت	۸	الذَّيْكَ: خروس

خرج في زَيْنَتِهِ: با جلال و شکوه بیرون آمد.

ذ

			ذات: صاحب، دارنده
۴	السَّائِرُ: سیرکننده، حرکت کننده	۲	ذات لَيْلَةٍ: شبی
۱	السَّابِغُ: فراخی دهنده	۸	ذات يَوْمٍ: روزی
	يا سَابِغِ النِّعَمِ: ای کسی که فراخی نعمت	۶	الذَّئِبُ: دُم
	را به کمال داده است.	۴	الذَّهَبُ: طلا
۵	السَّابِقُونَ: جِ سابق، پیشتاز	۸	ذوي التَّيْجَانِ: صاحبان تاج،
۸	سَبَّ: دشنام داد		تاجداران (خروسها)

۱۰	سَبَّبَ: باعث شد، موجب شد		ر
۹	السَّبْطُ: نوهی دختری		الزَّائِدُ: پیش‌آهنگ، راهنما
۱۰	سَبْعُونَ: هفتاد	۱۰	راجَعُ: مراجعه کرد
۳	السَّجَّادَةُ: قالی، قالیچه	۶	الرُّؤُوسُ: جِ رأس، سر
۱۰	السَّكَّرِيَّاتُ: مواد قندی، گلوکوزها	۹	الرَّخَاءُ: آسایش، رفاه، فراخی
۹	سَلَّمَ: تسلیم شد	۹	الرَّخِيسُ: ارزان
	بَايَعُ أَنْتَ أَوْ تُسَلِّمُ: یا بیعت کن و یا تسلیم می‌شوی.	۳	

۵	صَوَّرَ: ترسیم کرد	۲	سَمَحَ: اجازه داد
		۵	السُّنْدُسُ: نوعی پارچه ی ابریشمی
	ض	۲	السَّنِينُ: جِ سَنَّة، سال
۸	الضَّفْدَعَةُ: قورباغه	۵	السَّوَابِقُ: جِ سابق، پیشتاز
۱۰	ضَمِنَ: تضمین کرد، ضمانت کرد	۵	السَّوَاءُ: بدی، زشتی
		۵	السَّيِّئَةُ: بد و ناپسند

ط

۴	الطَّاغُوتُ: سرکش		ش
۹	الطَّائِغِيَّةُ: ستمگر، بسیار سرکش	۵	الشَّبَابُ: جِ شَاب، جوان، جوانی
۱۰	الطَّاقَةُ: نیرو، انرژی	۱۰	شَجَّعَ: تشویق کرد
۲	طَرَّقَ: زد، کوبید	۱	شَدَّ - يَشُدُّ: نیرومند ساخت
۱۰	الطَّرِيُّ: تازه، خرم	۴	الشَّرُورُ: جِ الشَّر، شر، بدی
۵	الطَّلَعَةُ: سیما، چهره، شکل	۸	الشُّعَارُ: کِسوت، لباس، جامه ی زیرین
۷	طَيَّبَ: خوب، بسیار خوب	۱۰	الشُّعْبُ: مِلّت
		۵	شَعَّرَبُ: احساس کرد

ظ

۸	ظَنَّ: گمان کرد	۵	الشُّفِيْقُ: دلسوز
		۹	شَهِدَ: شهادت داد، گواهی داد
			رَبَّ فَاشْهَدَ: پروردگار من، تو شاهد باش.

ع

۹	عَادَ - يَعُوْدُ: بازگشت		ص
۹	عَادَ وَاللّٰهُ فَتَانَا الْحَرْحَرًا: به خدا سوگند که جوان ما «حَرَّ» آزاده بازگشت.	۴	صاحب الجلالة: باشکوه، اُغلی حضرت
۸	العَارِفُ: دانا	۷	الصَّامِتُ: ساکت، خاموش
۴	عَاقَبَ: مجازات کرد	۴	الصَّانِعُ: سازنده
۲	عَاهَدَ: پیمان بست، عهد بست	۳	الصُّحُفُ: جِ الصَّحِيفَةُ، روزنامه
۲	العَجُوزُ: پیرزن		الصَّحِيفَةُ الْمَسَائِيَّةُ: روزنامه ی عصر
۹	عَذَّبَ: شیرین شد، گوارا شد	۲	صَدَّقَ: باور کرد، تصدیق کرد
		۹	صَلَّى - يُصَلِّي: نماز خواند

نازل می کنی نیازمندیم.	۵	العَذْب: گوارا، شیرین
۹ فِكْرَةٌ رَائِعَةٌ: فکر جالبی است!	۹	عَرَبٌ: ترجمه کرد (از زبانی دیگر به عربی)
۱۰ الفِرَّان: موش ها، جمع فَأْر	۳	عَرَفَ -: شناخت، دانست
۱۰ الفوم: همان نوم است به معنی سیر	۷	العُزْيُ: نام یکی از بت های کَفَّار قریش
۹ فِيمَ (= في + ما): درباره ی چه؟ برای چه؟	۱	العزيمة: اراده قوی
	۹	عَطِشَ -: تشنه شد

ق

۲ قِبَل: طرف، سمت، جهت	۱۰	عَطَفَ -: عطوفت به خرج داد، محبت کرد
۱۰ القَدَح: کاسه، ظرف	۳	عَلَّقَ: آویزان کرد، آویخت
۲ قَدِرَ -: توانست	۵	عَلِمَ بِ...: بی برد، دانست
۲ قَرَنَ: نام قبیله ای در «یمن»	۹	علینا: علیه ما، بر ضد ما
۵ قَسَمَ: تقسیم کرد، قسمت کرد	۳	العُنُق: گردن
۶ القِطْع: جِ قِطْعَةٌ، قطعه، تکه	۸	عَنَى: از جانب من (عن + ن + ي)
۶ قِطْعُ اللَّحْم: تکه های گوشت	۹	العین: شبیه، مانند
۶ القِطَّة: گربه	۱	عَيَّنَ: تعیین کرد
۲ القَلِق: نگران، مضطرب		
۲ القلیل: کم، اندک		

ف

بعد قلیل: اندکی بعد	۲	فاح - يَفوح: پراکنده شد، پخش شد
۵ القَميص: پیراهن	۹	القَتَى: جوان، جوانمرد
۱ قَوَى - يَقْوَى: توانمند کرد	۲	فَتَّشَ: جستجو کرد
۵ قَيْصَر: لقب پادشاه روم، سِزار	۹	الفَرَج: گشایش
۱۰ القیمة الغدائیة: ارزش غذایی	۱۰	فَشِلَ -: شکست خورد
	۱۰	الفضائل: جِ فضیلة، فضیلت، خوبی
	۴	الفِضَّة: نقره

ک

۹ کَبَّرَ: تکبیر گفت، «الله اکبر» گفت	۷	الفقراء: جِ فقیر، نیازمند
۶ الكُحُول: الكل		رَبَّنَا إِنَّا أَفْقَاءٌ لِّمَا تُنَزِّلُ إِلَيْنَا مِنْ خَيْرٍ:
۷ كذلك: همچنین		پروردگارا، ما به آنچه از خیر بر ما

۹	المبیین: واضح، آشکار	۱۰	الکُریات الحمراء: گلبول های قرمز
۶	مُتَأَخَّرًا: دیر	۵	کسری: خسرو، لقب پادشاهان ساسانی
۴	المتفضّل: کریم، بخشنده	۲	کَلَمٌ: صحبت کرد
۳	المثالیّ: نمونه، الگو	۵	الکُمّ: آستین
۶	المجلس الإستشاریّ: مجلس مشاوره، شورای مشورتی	۴	کَنَزٌ - انباشت، جمع کرد، ذخیره کرد يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ... : طلا و نقره جمع می کنند.
۳	المُحرقة: سوزان	۸	الكهف: غار، پناه، پناهگاه
۸	المُخِطِيّ: خطاکار		
۱۰	المُدُن: ج مدینه، شهر		
۳	مَرْحَبًا: خوش آمدید		
۶	المرضى: ج مریض	۴	لات: نیست
۳	المساء: عصر	۷	اللات: نام یکی از بت های مشرکان قریش
۴	المُستسلم: مطیع، فرمان بردار	۵	اللاحقون: ج لاجق، دنباله رو
۶	المستشفى: بیمارستان	۱۰	اللبن: شیر
۳	المسرحیّة: نمایش نامه	۷	لِما: بر آنچه، برای آنچه
۸	مَشَى - يَمْشِي: راه رفت	۵	لَمّا: وقتی که
۵	المشاهد: ج مشهّد، صحنه، منظره	۹	لنا: با ما، برای ما
۳	المصافحة: مصافحه کردن، دست دادن		أعلینا أم لنا؟ : بر ضد ما یا با ما؟، علیه ما یا له ما؟
۶	المطر: باران	۴	لیت: کاش
۹	المظالم: ج مظلمه، ستمگری، ظلم		
۶	المِظَلّة: چتر		
۴	المعاصي: ج معصیة، گناه		
۴	معتذراً: عذرخواهانه، با عذرخواهی	۸	الماکر: مکار، حيله گر
۴	المغتصبة: غصب شده	۳	مالک؟: تو را چه می شود؟
۱۰	المکین: صاحب منزلت	۶	المؤسفة: تأسف بار، آسف انگیز
	شرف المكان بالمکین: ارزش محل	۱	المألوفة: روان، سلیس
	به صاحب محل است.	۱۰	المُبید: نابود کننده

۶	النواحي : ج ناحیه، محله، گوشه	۱۰	الممرّضات: ج ممرّضة، پرستار
۹	التّهج : راه، روش	۴	المملوءة: پُر، سرشار
۲	نَهَضَ - : برخاست	۷	مِنْ أَجْلِ : به خاطر
		۴	مناص: گریزگاه، گریز
	و	۱۰	المِنهاج: راه روشن
۵	والْحُزْنَاهُ! : چه اندوهی!	۷	المُوَحَّد: موحد، یگانه پرست
۹	وَرَزَعٌ: تقسیم کرد، توزیع کرد	۴	المَوَكِب: موكب، کاروان
۳	الوسام: نشان، مدال	۱۰	مَيَّزَ: تشخیص داد
۸	وَعَطَّ - يَعِطُّ: پند داد، نصیحت کرد		
۱	وَهَبَ - يَهَبُ : عطا کرد، بخشید		
	هَبَ لِي : به من عطا کن	۳	الناجِح: قبول شده، موفق
	هـ	۵	النَّاصِح: نصیحت گو، نصیحت کننده
۹	ها أنا : هان، این من هستم!	۴	التَّجْدَةُ: کمک، یاری
۱	هَبَ : ← وَهَبَ	۳	النذیر: هشداردهنده، بیم دهنده
۷	هُبِلَ : نام بتی از بت های مشرکان قریش	۲	النَّصَّ: متن
۵	هكذا: این چنین	۱	نَصَبَ - : قرار داد
۲	هنيئاً! : گوارا باد!		نصبُ وجهي : چه راهم را قرار دادم.
۳	هَيَّأً: مهیا ساخت، آماده کرد	۵	النَّصِيب: بهره، قسمت
		۹	النعم: بهشت، وفور نعمت
	ی	۸	نَفَحَ : دمید، باد کرد
۲	يا للسعادة! : چه سعادتی!	۲	نَفَدَ - : تمام شد، به پایان رسید
۲		۱	النَّقَم : ج نِقْمه، بلا، بدبختی

والحمد لله.

